

سلام

امیدوارم که احوال شریف خوب باشد. از یادداشت اخیرتان نیز بهره مند شدم. منطق سلیم و استدلال متین شما را بسیار می پسندم. در خصوص مطالبی که بیان کردید نکات زیر به نظر می رسد که شاید طرح آنها با شما خالی از فایده ای نباشد:

۱. نخست خوبست که با هم بر سر موضوع اصلی اختلاف نظر به اتفاق نظر برسیم. پرسش اصلی در مقاله مورد بحث ما ناظر به سازگاری منطقی دو گزاره زیر بوده است:

(الف) متن الف از جانب خدای عالم مطلق، قادر مطلق، و خیر محض آمده است.
(ب) متن الف متضمن گزاره ای کاذب است.

کسانی که مدعی اند صرف وجود گزاره ای کاذب در متن الف به تنهایی نشان می دهد که آن متن از جانب خداوند نیست، در واقع ادعا می کنند که این دو گزاره منطقاً ناسازگار است، و اگر یکی از آنها صادق باشد دیگری لاجرم کاذب است، و چون متن الف (مثلاً قرآن) واجد گزاره کاذب است، لذا آن را نمی توان از جانب خداوند دانست (به فرض آنکه اساساً خدای ادیان توحیدی وجود داشته باشد).

ادعای اول من این است که این استنتاج منطقاً نامعتبر است. حرکت از (ب) به نفی (الف) تنها در صورتی ممکن است که فرد گزاره زیر را نیز صادق فرض کرده باشد:

(ج) خدای ادیان توحیدی نمی تواند هیچ دلیل موجهی برای گنجاندن آن گزاره کاذب در کلام خود داشته باشد.

اگر حریف گزاره (ج) را فرض نکند مطلقاً نمی تواند بر مبنای گزاره (ب) گزاره (الف) را نفی نماید. مثال، کیوی و سیب زمینی این نکته منطقی را نشان می دهد.

بنابراین، کسانی که مدعی اند که بر مبنای (ب) می توانند (الف) را نفی کنند باید نشان دهند که خدای ادیان توحیدی نمی تواند هیچ دلیل موجهی برای گنجاندن گزاره کاذب در کلام خود داشته باشد. یعنی باید برای صدق گزاره (ج) استدلال کنند.

فرض من بر این است که ملاحظات شما را باید تلاشی برای تحکیم گزاره (ج) تلقی کنیم. به نظر من ادعای محوری شما را به چند شیوه می توان فهمید:

شیوه اول آن است که فرض کنیم شما ادعا می کنید که تا آنجا که ما می دانیم چنان دلایلی وجود ندارد. (بگذارید این شیوه را رویکرد معرفت شناسانه بنامیم، برای آنکه نهایتاً مبتنی بر میزان معرفت ماست.)

شیوه دوم آن است که فرض کنیم شما ادعا می کنید که فرض وجود گزاره ای کاذب در کلام الهی با فرض سایر صفات او منطقاً ناسازگار است. (بگذارید این شیوه را هم بنا به دلایل روشن، رویکرد منطقی بنامیم.)

من مطمئن نیستم که کدامیک از این دو را باید شیوه مختار شما دانست (یا شاید شما تفسیر سومی از ماجرا دارید.)

باری، شیوه اول آشکارا از نتیجه مورد نظر (یعنی اثبات صدق گزاره (ج)) قاصر است. از اینکه ما تاکنون دلیلی نیافته ایم منطقاً بر نمی آید که پس دلیلی هم وجود ندارد یا نمی تواند وجود داشته باشد.

بنابراین، فرض من این خواهد بود که شما شیوه دوم را اختیار کرده اید. و به طور مشخصتر، تلاش شما این است که نشان دهید وجود گزاره کاذب در متن با فرض قدرت مطلق خداوند (و نه لزوماً علم و خیریت او) منطقاً ناسازگار است.

۲. به نظر من، مثال کیوی و سیب زمینی دست کم نشان می دهد که نفی گزاره (الف) بر مبنای (ب) منطقاً نامعتبر است. اما علاوه بر آن، به نظرم این مثال می تواند دلیل ممکنه هم برای جواز گزاره های کاذب در کلام وحیانی پیشنهاد نماید. این مثال، می کوشد وضعیت امور ممکنه را تصویر کند که در آن به کارگیری گزاره ای کاذب با فرض علم و خیریت به کاربرنده آن گزاره سازگار باشد. به نظر می رسد که شما تا اینجا با من موافقتی که به کارگیری آن گزاره کاذب با فرض عالم بودن و خیریت من سازگار است. و به گمانم تا اینجا هم با من موافقتی که اگر گوینده آن گزاره خداوند باشد، به کارگیری گزاره کاذب تحت آن شرایط یا شرایطی مشابه دست کم با علم و خیریت او نیز سازگار خواهد بود. نکته اصلی انتقاد شما، اگر من درست فهمیده باشم، این است که وجود آن گزاره کاذب با فرض قدرت مطلق باری ناسازگار است. یعنی اگر خداوند فقط عالم مطلق و خیر محض بود، سناریوی مورد نظر مقصود را برمی آورد، اما چون خداوند علاوه بر آن قادر مطلق هم هست، وجود گزاره کاذب در متن الف اشکال برانگیز می شود. چرا که او می توانست مقصود خود را به نحوی بیان کند که به بیان آن گزاره کاذب حاجتی نباشد. اما بگذارید درباره این نکته تأمل بیشتری بکنیم. مفهوم "قدرت مطلق" مفهوم دشواری است. در حدی که من می دانم، قدرت مطلق خداوند دست کم به سه قید مقید است:

اول آنکه، وقتی می گوئیم خداوند قادر مطلق است، مقصودمان این نیست که خداوند هرکاری را می تواند بکند. تقریباً تمام حکیمان متفق القولند که قادر مطلق نمی تواند یک مربع مدور بیافریند. یعنی قدرت او به حدود محالات منطقی محدود است. به بیان دیگر، قدرت او فقط به امور (یا وضعیتهای اموری) تعلق می گیرد که منطقاً ممکن است.

دوم آنکه، گاهی وضعیت اموری منطقاً ممکن است، اما تحقق بخشیدن به آن برای خداوند منطقاً ممکن نیست. (پلنتینگ معتقد است که جهانی که در آن موجودات مختار همیشه مختارانه کار نیک را بر سر برمی گزینند، نمونه ای از چنان وضعیتهای امور است، یعنی چنان جهانی منطقاً ممکن است، اما تحقق آن در گرو تصمیمهای مختارانه آن موجودات مختار است نه خداوند، و بنابراین، تحقق بخشیدن به آن وضعیت امور ممکن برای خداوند ممکن نیست.)

سوم آنکه، وقتی می گوئیم خداوند قادر مطلق است منظورمان این نیست که او بواقع و بالفعل همه کاری می کند. این سخن آشکارا کاذب است. بلکه مقصود این است که او می تواند هر کاری را که می خواهد (مشروط بر آنکه منطقاً ممکن باشد) انجام دهد. یعنی برای مثال، خداوند اگر می خواست می توانست کره زمین را روز گذشته از صحنه وجود محو کند. اما اینکه وی این کار را نکرده است نقصانی بر قدرت مطلق او نیست. قدرت مطلق خداوند بر مبنای توانایی او به انجام کارهای منطقاً ممکن تعریف می شود نه بر مبنای انجام بالفعل آن کارها. بنابراین، مادام که خداوند بتواند هرکار منطقاً ممکنه را انجام دهد، قادر مطلق است، اما ممکن است که در بسیاری موارد نخواهد بسیاری از کارهایی را که می تواند انجام دهد بواقع انجام دهد. (و در واقع از منظر الهیات توحیدی این اتفاقی است که در هر نفس رخ می دهد.)

وقتی که شما می گوید کلام وحیانی نمی تواند متضمن گزاره کاذب باشد زیرا وجود گزاره کاذب با قدرت مطلق باری ناسازگار است، لاجرم سه گزاره زیر را مفروض گرفته اید:

(د) وضعیت اموری که در آن پیام مورد نظر بدون نیاز به آن گزاره کاذب منتقل شود منطقاً ممکن است.

(ه) تحقق بخشیدن به آن وضعیت امور ممکن برای خداوند منطقاً ممکن است.

(و) خداوند نمی تواند هیچ دلیل موجهی برای پرهیز از تحقق بخشیدن به آن وضعیت امور ممکن داشته باشد.

به نظرم گزاره (د) را به آسانی می توان تصدیق کرد. در حدّی که من می فهمم هیچ منع منطقی وجود ندارد که پیام الهی را (هرچه هست) نتوان مثلاً با فرض فلک شناسی کوپرنیکی بیان کرد.

اما به نظرم تصدیق گزاره (ه) و خصوصاً گزاره (و) آسان نباشد.

بگذارید از گزاره (ه) شروع کنیم. فرض کنید که ما در جهانی زندگی می کنیم که شرایط زیر حاکم است:

(شرط اول) در این جهان ممکن موجوداتی مختار وجود دارد.

(شرط دوم) نظریه متافیزیکی که قائل به ناسازگاری دترمینیسم و اختیار است صادق است. یعنی اگر خداوند پیش از حدّ معینی در اقدامات آن موجودات مختار دخالت کند اختیار آنها را نفی کرده است. بنابراین، اگر خداوند تصمیم بگیرد که جهانی با موجودات مختار بیافریند از جایی به بعد نمی تواند اقدامات ایشان را تعیین بخشد. به بیان دیگر، دست کم پاره ای از آن اقدامات محصول و ثمره تصمیمهای مختارانه ایشان است و خداوند نمی تواند اراده آن موجودات را در لحظه تصمیم گیری تعیین بخشد.

(شرط سوم) سطح و میزان دانش مردم محصول تلاش مختارانه آنها در جستجو و شناخت طبیعت است.

در چنین جهانی خداوند نمی تواند سطح و میزان دانش آن موجودات را در یک زمان خاص بدون نقض اختیار ایشان از حدّی فراتر ببرد. به بیان دیگر، اگرچه فرض جهانی که در آن آن مردم از سطح بالاتری از دانش برخوردارند منطقاً ممکن است، اما تحقق بخشیدن به آن سطح (بدون نقض اختیار ایشان) منطقاً برای خداوند ممکن نیست.

در چنین جهانی اگر خداوند بخواهد پیام خاصی را با قوم معینی در میان بگذارد لاجرم باید حدّ فهم (از جمله سطح و میزان دانش آن قوم) را منظور بدارد. و البته دانش قوم در آن دوره به احتمال زیاد متضمن بسیاری گزاره های کاذب است. در این شرایط به آسانی می توان فرض کرد که انتقال مؤثر پیامی در گرو مفروض گرفتن مثلاً دیدگاه علمی کاذبی است که در میان قوم راسخ است (مثلاً فلک شناسی بطلمیوسی). در این صورت، شرایط بسیار شبیه سناریوی کیوی و سیب زمینی خواهد بود. حتی اگر خداوند امروز هم بخواهد پیامی را به ما منتقل کند، مطابق این تصویر، لاجرم باید سطح و میزان دانش کنونی ما را مفروض بگیرد و مثلاً بسیاری از دیدگاههای علمی را که ما امروز صادق می دانیم (اما کاملاً ممکن است که بواقع کاذب باشند) برای انتقال پیام خود به کار گیرد.

تصدیق گزاره (و) بغایت دشوار است. اساساً چگونه می توان فهمید که خدای قادر مطلق، عالم مطلق، و خیر محض مطلقاً نمی تواند هیچ دلیل موجهی برای تحقق نبخشیدن وضعیت امور (د)

داشته باشد؟ سناریویی که من در بند پیشین پیشنهاد کردم می تواند چنان دلیلی باشد. مخصوصاً اگر کسانی مانند قائلان به الهیات توحیدی واقعاً قائل باشند که خداوند عالم مطلق و قادر مطلق و خیر محض است، در آن صورت تکذیب آن گزاره (و) را بغایت محتمل تر می دانند. فراموش نکنید که ما در این بحث اصل وجود خدای ادیان توحیدی را مورد تردید و انکار قرار نداده ایم. اگر بواقع چنان خدایی وجود داشته باشد، دفاع از گزاره (و) اگر ناممکن نباشد تقریباً نزدیک به محال است. بسیار مایلم بدانم که شما چگونه از آن گزاره دفاع خواهید کرد.

۳. مسأله فهم پذیری پیام و حیانی برای اقوام و دوره های تاریخی دیگر هم مسأله مهمی است. اما در این مورد هم مایلم به دو نکته اشاره کنم:

اول آنکه، اگر بناست پیام صورت زبانی بپذیرد، لاجرم باید صورت زبانی خاص را بپذیرد. اصولاً پیام ماهیت زبانی دارد، و زبان ماهیت تاریخی. بنابراین، اگر بناست پیامی منتقل شود باید به نحوی از انحا در قالب یک نظام نشانه شناختی خاص که آشنای مخاطبان است بیان شود. و به محض آنکه شما یک نظام نشانه شناختی خاص را برای انتقال پیام اختیار کنید تاریخیت آن زبان در پیام جاری می شود. بنابراین، فرض اینکه ما به "زبانی" سخن بگوییم که فارغ از هر تاریخ و فرهنگی باشد، سخنی پارادوکسیکال و به نظر من منطقاً محال می آید.

دوم آنکه، من هیچ دلیلی نمی بینم که تاریخیت زبان و متن را مانع فهم پذیری متن بدانم. بلکه ما دلایل استقرایی فراوان داریم که تاریخیت متن و زبان اگرچه می تواند فهم متن را برای مردمی که به فرهنگهای دیگر و زمانهای دیگر متعلق اند دشوار کند، اما فهم متن را ممتنع نمی کند. ما امروز ایلید و ادیسه هومر را می خوانیم و لذت می بریم. اپانیسادهای همچنان برای ما آموزنده و ژرف است. درباره اینکه آیا فرآیند وحی منقطع شده است، یا آیا خداوند فقط به یک قوم خاص سخن گفته است، می توان بحث کرد و نظرات متفاوتی داشت. اما در حدی که من می فهمم، هیچ دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم حکمت معنوی کهن برای انسان امروزی نامفهوم یا بی فایده یا نامقبول شده است. البته اینکه کسانی در عرصه دین و معنویت (یا به نام آن) تیغ بر روی دیگران می کشند، حقیقتی تلخ و ناگواری است، اما بعید می دانم که بیان پیام دین به زبان امروزی به تنهایی می توانست این خشونتها و تنگ نظریها را چاره کند. شاید باید ریشه این خشونتها و تعصبها را در جاهای دیگری جست. این ملاحظات اگرچه در جامعه شناسی دین و روانشناسی جامعه دینی مهم است، ولی از حدود بحث منطقی ما فراتر می رود.

لطفاً مرا همچنان از نظرات خوب خود آگاه کنید.

زنده باشید

آرش نراقی

۵ نوامبر ۲۰۰۸